



چوب معلم و دواى تلخ طيب

حسين سخنور

استايد و روشنفکران و سخنرانى آنان، بخش مهمى از جلسات بود. در اغلب سخنرانى ها، نکات ارزشمند کم نبود و به شرط املاگى و توجه، امکان يادگيرى هم مهبيا، اما سسمت و سوى سخنان با راهنمايى تشويق هاى دانشجويان مشخص مى شد. اين صداى دست

دانشجويان بود که تعين مى کرد به کدام موضوعات بايد پرداخت و چه بخش از کلام بايد فرجه شود و در مقابل، از چه مباحثى بايد گذر کرد. معمولاً شعار و فریاد تايد دانشجويان حاضر در برنامه، چنان صاحب سخن را بر سر ذوق مى آورد که فراموش مى کرد چه

بايد بگويد و در ادامه توسن کلام به سمتى مى تاخت که تماشاچيان مى گفتند، اين وضعيت به گونه اى بود که تشخيص آن که، فرمان کلام در دست مستمعين است يا صاحب سخن، دشوار مى شد. معلوم نبود ما مى رايم يا او مى راند و با خود حساب مى کردم راننده که دو تا شد، ماشين کلام از کدام ناگجا يابد، سرختر مى آورد، اما اين حساب ها بى حساب بود چون اخرا امر

متوجه مى شدم اين طور هم او راضى است هم آنان، هم سخنرانان راضى اند، آنچه را گفته اند که مورد تايد و تشويق بوده است و هم دانشجويان خوشحال از شنيدن چيزى بودند که مى خواسته اند، ظاهر قضيه

فلسفه، بايد داور و ناقد عمر خود باشيد؛ و اگر به نماينده و سخنگوى روح زمانه بدل شود اوضاع رو به وخامت خواهد نهاد. رهگوفن هوفمانستال، شاعر و نمايشنامه نويس اتريشى

حضور هميشگى و جاودانه شريعتى در محافل دانشگاهى و رونق اندیشه هاى وى در مقاطع مختلف، چه پيش از انقلاب و چه پس از آن، چه در ايام نهضت و چه در دوران استقراء، هم در دوران سازندگى و اصلاحات و حتى فصول سرد و تلخ پس از آن، همگى دليلى است بر انبوه يادداشت ها و مقالات متعددى که در خصوص "سسبت جنبش دانشجويى با «تفكرات» شريعتى" به رشته تحرير درآمده است. تنوع مطالب در اين بخش، به اضافه ترس و احتياط نگارنده از ورود به اين حوزه که بزرگان و محققان ديگر در آن ورودى جدى داشتند، موجب شد تا مختصراً بپردازم به "سسبت جنبش دانشجويى و «رفتارهاى» شريعتى". هم چنين يك خاطره و يك تجربه، مزيد بر علت شد تا اين موضوع را بر ديگرى ترجيح دهم.

۱- شرح آن تجربه، در دوران دانشجويى خود در چند نوبت، فرصت حضور در اردوها و برنامه هاى دفتر تحکيم وحدت فراهم شد و طبق معمول و مرسوم، دعوت از

خوشايد بود، اما در باطن، تفاهم نامبارکى، شکل گرفته بود که تجاهل، مولود آن بود.

۲- خاطره اى از شريعتى: برخى از شاگردان شريعتى و جمعى از دانشجويان فعال در مبارزات پيش از انقلاب نقل مى کردند بارها پيش مى آمد وقتى مرحوم شريعتى را براى سخنرانى به دانشگاه دعوت مى کردند، در ابتدا پشيمان مى شديد، چراکه احساس مى کرديم، او گوياب حساب همه چيز را داشته است جز خوشايد و بدآيد مخاطبان، بر خلاف تجربه فوق الذکر، شريعتى اساساً هم در انتخاب موضوع و هم در نحوه پرداخت آن، بى هيچ مسامحه و ملاحظه اى عمل مى کرده است و به

کاملاً مستعدند که به عوام‌زدگی و عوام‌فریبی دچار

شوند، عوام‌زدگی به این معنا که با فرهنگ عامه مردم مباحثات و مدارا کنند و مشهورات، مقبولات، مسلمات و حتی مطبوعات، موهومات و مخيلات آنان را اصل موضوع بگیرند و تلقی به قبول کنند و هرگز در خود این‌ها شک نکنند و یا مناقشه و تشکیک نوززند؛ و عوام‌فریبی به این معنا که در همه کنش و واکنش‌های اجتماعی باس خوشایند و بدایند مردم را بدازند و هدف خود را تحصیل خوشایند مخاطب و جلوگیری از بدایند آنان بدانند»^{۳۱}. لذا می‌توان با استفاده از طرز بیان هوفمانستال که در صدر نوشتار آمده، گفت: «روشنفکر باید داور و ناقد فرهنگ مردم خود باشد و اگر به نماینده و سخنگوی این فرهنگ بدل شود اوضاع رو به وخامت خواهد نهاد»^{۳۲}. سعدی، شاعر لکنه سنج ما نیز به این مهم، عنایت داشته و درشتی و نیشتر را در کنار موهوم و مهربانی توصیه کرده است و معلم دلسوز را چنین می‌داند:

گاهی می‌زند تا شود در دناک
گاهی می‌کند آیش از دیده پاک
درشتی و نری به هم در به است
چو رگزن که جراح و موهوم نه است
بی نوشت ها:

۱- انقلاب و بسج سیاسی، حسن بشیریه
۲- البته مطهری راه اصلاح را در برداشتن بوجه عمومی برای روحانیت نمی‌دانست بلکه معتقد بود باید بوجه فعلی روحانیت را به نحوی سازماندهی کرد. جهت مطالعه بیشتر مراجعه شود به: ده گفتار، مقاله «مشکل اساسی سازمان روحانیت»، انتشارات صدرا

۳- مصطفی سلیمان، مهربانان، مقاله «روشنفکری: نمایندگی فرهنگی یا دآوری فرهنگی؟»

هستم، بنابراین باید به دنبال آن‌ها بروم»^{۳۳}

۳- جهت آسیب شناسی این پدیده می‌توان از نقد مشابه مرحوم مطهری بر روحانیت، کمک گرفت. شاید بدانید که او معتقد بود مفتیان اهل سنت و روحانیت شیعه هر کدام به دردی مبتلابند که برخاسته از ساختارشان است. مشکل بزرگ الاثر و روحانیت اهل سنت، بواسطه ارتباط وثیقش با حاکمیت، دولت زدگی است و روحانیت شیعه چون مستقیم از مردم ارتزاق می‌کند، دچار عوام‌زدگی است. از این رو مجبور است چنان بگوید که خدای ناگردد موجب تکبر خاطر مخاطب نشود»^{۳۴}. اما بعد از انقلاب روحانیت و روشنفکران مسیر دیگری را پیمودند، بطوریکه آفت روحانیت اهل سنت بر جان روحانیت ما افتاد و بلائی روحانیت شیعه، روشنفکران ما را گرفت. توضیح و تاثیر مشکلات روحانیت بمانند برای وقتی دیگر ولی مشکل یاد شده هم روشنفکران را بیمار ساخت و هم جنبش دانشجویی را چنان ضعیف ساخت که هر بادی، بیم افتادن آن را به همراه داشت. روشنفکران و اساتید ما به جای آن که درد را بشناسند و تدبیری بیندیشند با بیمار هم ناله شدند؛ به جای آن که تعلیم دهند، تقلید کردند؛ به جای آن که دانشجویان را پدیرانه همدار دهند، او را مادرانه لوس کردند و آنقدر رسیدگی نکردند تا دیدید و شنیدید چه بر سر جنبش دانشجویی آمد. گرچه سستی و رخوت جنبش دانشجویی ممول عوامل و دلایل متعددی است اما بی شک یک دلیل آن بازمی‌گردد به مواجهه نادرست و غیرمسئولانه روشنفکران این دوران؛ با جنبش دانشجویی، البته مشفقان و نامحلی در بین خود روشنفکران بیجا شدند و این بیماری را شناسایی کردند و گفتند: «برخی از روشنفکران

جای تعارف شهرد و شیرینی، به دانشجویان و شاگردان،

داروی تلخ می‌داد و چه بسا که خوب عملی اش را نیز چاشنی آن می‌کرد، برخی از انتقادات گزیده شریعی از دانشجویان، از جمله به رکیع و مسجود رفتن آنان در کشاکش زندگی یا بی تعصبی شان و بی تفاوتی شان و... گویای همین بی ملاحظگی است. شرح و دآوری این نقدها فرصت دیگری می‌طلبد و نگارنده لزوماً قصد تأیید همه آن‌ها را ندارد، تنها صحبت بر سر جرات فریاد زدن بر سر مخاطب است. شریعی برخلاف روشنفکران و برخی روحانیون نمایان زمان خود که بغال شهر فرنگ بودند و می‌خواستند مخاطب به هر ترتیب راضی و خوشحال مجلس را ترک کند، سعی کرد مخاطب را حتی با سبلی از خواب بیدار کند و گلویش سوتگی باشد که بگریز و بی در نی، با دم گرم و چووشش، بکشد دایم سکوت و خواب مرگبار مخاطبانش را. احساس نگارنده نیز چنین است و وقتی خود پی از گذر سال‌ها، آن سخنان را می‌خوانم و زبهارها و هشدارهای شریعی را درک می‌کردم، احساس می‌کردم او معلم وار سبلی می‌زند و طیب گونه دآوری تلخ به کام می‌ریزد. این هنر شریعی بود که آن دلقی را که صد عیب می‌پوشاند، رهن صراحت و جسارت می‌داد تا مخاطب بفاند که چه کم دارد و چه باید بکند. معلم انقلاب در چه باید که ده‌ها مقلد یا استاد دنباله روی شاگرد نبود. چنان که در تاریخ، این تقلیدهای عجیب و غریب کم نیست، حتی در تاریخ انقلاب فرانسه نیز آمده است، وقتی در انقلاب ۱۸۴۸ لامارتین با ستاب مجلس نمایندگان را ترک می‌کرد و به دنبال جماعتی از مردم پاریس می‌رفت که می‌خواستند حکومتی انقلابی را تأسیس کنند، از او سوال شد به کجا می‌روی؟ وی پاسخ داد: «هنر رهبر آن‌ها